

توسعه قضائی

مجله علمی الهی دکتر حسین میرمحمد صادقی معاون آموزش و تحصیلات قوه قضائیه
در کنگره قضائی روسای ادارات قضائی نیروهای مسلح ایران و کشورهای همسایه
مجلسین در تاریخ (۱۳۷۱/۱۲/۱۷)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من قضاة
القضاء في حوزة علمية
وآدابية رفيعة
وآثارهم في حوزة
علمية وادبية
عظيمة
وآثارهم في حوزة
علمية وادبية
عظيمة
وآثارهم في حوزة
علمية وادبية
عظيمة
وآثارهم في حوزة
علمية وادبية
عظيمة

برخی از معضلات و مشکلات قوه قضائیه را که به نظر این جانب، نیاز به توجهات خاص دارد، مورد توجه و بررسی قرار می دهیم به شیوه و روشی که در کشورهای دیگر دنیا برای پرداختن به آن مسائل و معضلات در پیش گرفتند و در مورد بعضی از آنها اشاره می کنیم. شما همه خوب به خاطر دارید که یکی از شعارها یا محوری ترین شعارهایی که ریاست محترم قوه قضائیه پس از پذیرفتن این سمت و آغاز به کار مطرح کردند! مسأله توسعه قضائی این مسأله در کنار بحث توسعه سیاسی که ریاست محترم جمهوری مطرح کردند اقرار گرفت و بحثها و مسائلی را برانگیخت و بسیاری نیز خواستار این بودند تا مفهوم و معنای این توسعه قضائی که مورد استناد

توسعه قضائی

۳۲

ماهنامه دادرسی

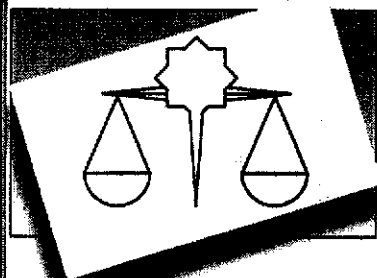
سال چهارم، شماره بیست و یکم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹

ایشان قرار گرفته روشن شود و خود ایشان هم در یکی دو سخنرانی باختصار به این امر پرداختند. بنده می خواهم دریاب این مقوله سخن بگویم و معتقدم که اگر بخواهیم توسعه را تعریف کنیم و شاید خلاصه ترین تعریفی که بشود برای آن ارائه داد، حرکت از وضع موجود به طرف وضع مطلوب است. یعنی اینکه ما تلاش کنیم از وضعی که در آن هستیم حرکت کنیم و به وضع مطلوب برسیم. هرچه به وضع مطلوب نزدیکتر شویم، توسعه یافته تریم و اینجاست که توسعه با رشد تفاوت پیدا می کند (چنانچه در زبان انگلیسی هم این دو واژه و مقوله از هم جدا هستند). وقتی ما صحبت از توسعه می کنیم، در واقع تکیه بر بهبود کیفی داریم. اما وقتی صحبت از رشد می کنیم، در واقع افزایش کمی مطرح است که اینها لزوماً، لازم و ملزوم نیستند. یعنی گاهی مفهوم توسعه یافتگی از نظر شما اینست که اتفاقاً از تعداد دادگاهها کم شود، تعداد قضاات کمتر شوند؛ این نیست که توسعه قضائی گاهی وقتها چنین تفسیر شود که شعب دادگاهها را به اقصا نقاط کشور ببریم، این طور نیست. گاهی ممکن است که عکس این باشد، توسعه قضائی اینست که حتی از تعداد زندانها کم شود، شعب دادگاهها کمتر شود. بنابراین، آن چیزی که به ما کمک می کند تا به وضع مطلوب

نزدیک شویم و مشکلات را حل کنیم و به اهدافی را که مدنظرمان هست، بیشتر برسیم، مفهوم عملی توسعه هست. البته گاهی با کمی ملازمه و گاهی وقتها ملازمه ای هم ندارد. مسائلی که به نظر بنده در حال حاضر با وضعیت فعلی قوه قضائیه پرداختن بدانها لازم می نماید، اغلب اوقات بعد مثبت دارد و گاهی نیز بعد منفی. یعنی آن چیزهای منفی ای که موجود است و ما باید به گونه ای آنها را حل کنیم، آن اهداف مثبتی که باید وجود داشته باشد که بنده، فهرست وار آن چه را که به نظر من می رسد، عرض می کنم که مورد نقد دوستان قرار گیرد.

۱) مسأله قانونمندی؛ مادر صورتی می توانیم به اهداف توسعه قضائی برسیم که قانونمندی در کشور ما به عنوان یک اصل مطرح شود. در این زمینه ما مشکلات فراوانی داریم، اینکه قانون حاکم باشد و مردم بر اساس آنچه قانون مطرح کرده روابط خود را تنظیم کنند. در حالی که ظاهراً چنین نیست، یعنی همه ماسعی می کنیم که منافع خود را نسبت به قانون، در اولویت قرار دهیم. اگر هم به قانون و قانونمندی تکیه می کنیم، برای این است که بیشتر تأکید ما بر این مبناست که از قانون و از این مقوله به نفع خودمان استفاده کنیم و اگر این قانون با این جایجایی منافع ما تضاد داشته باشد، از این قانون خیلی استفاده نمی کنیم.

قانون به زبان ساده



آیا می‌دانید که :

عرض کردم در اسلام هم آمده، با آن کسانی که مقررات را نقض می‌کنند، حداقل بانگه‌ترشروی بی‌برخورده کنیم یک حالت بی‌تفاوتی موجود است که این کارها را به عهده ارگانهای دیگر می‌دانیم ولی باز می‌پرسیم چرا جرم این قدر زیاد شده، چرا بد اخلاقی و بد رفتاری زیاد شده، چرا روابط اجتماعی بسامان نیست، هیچ کدام برای شخص خودمان مسؤولیتی قائل نیستیم که به این برسیم که در قبال این روابطی که این طور شده، ما چه تقصیری داریم و ما چه کار می‌توانستیم بکنیم و نکردیم که این روابط را به سامان برسانیم معمولاً این کارها انجام نمی‌شود، حتی در کارهای بزرگتر هم. مثلاً یکی از معضلات رایج در همه جای کشور، تحت عنوان شورشگیری ورزشی (فوتبال) که ظاهراً به طور معمول، افراد بعد از اتمام مسابقات فوتبال شلوغ می‌کنند و بعضی از بی‌نظمیها در جامعه انجام می‌شود. خوب در کشور ما هم به رغم اینکه معمولاً سعی می‌کنیم این معضل را کتمان کنیم، می‌گوییم تماشاگران ما بهترین تماشاگران دنیا هستند....، این معضل رایج است. مثلاً در بعضی از مسابقات ورزشی مثل فوتبال گزارشهای خاصی می‌دهند یا مثلاً این سؤال که چقدر صندلیهای شرکت واحد خراب شده و چقدر خسارت وارد شده، اما خیلی از آنها که در آن اتوبوس هستند و مثلاً می‌بینند که فردی چاقو دارد و در حال پاره کردن صندلی اتوبوس است، برای خودشان این رسالت را قائل نیستند که این تذکر را بدهند و جلوی این کار را بگیرند و ممکن است یک پوزخندی هم بزنند و با این کار در واقع او را به این خلاف نیز تشویق بکنند، در حالی که در کشورهای خارجی این احساس تعلق و اینکه این اموال متعلق به او هم هست یا اینکه کسی به این اموال

باید در این راستا تلاش شود و این هم تنها بردوش قوه قضائیه نیست.

باید قانونگرایی در کشور نهادینه بشود، ارزشی بشود. نقض قانون به عنوان یک عمل منفی در کشور و در مقابل دید مردم مطرح شود. دوستان حتماً سفرهایی به بعضی از کشورهای خارجی کرده‌اند. در بعضی از کشورها در روابط عادی مردم نیز دیده می‌شود که فرد، حتی جرأت ندارد خلاف قانون عمل نماید. همان بحثی که در مباحث اسلامی هم مطرح است که خفیفترین درجه نهی از منکر، اینست که لا اقل ترشروی با کسی که منکری را مرتکب می‌شود بشود. این مسأله در روابط اجتماعی حاکم در کشورهای دیگر بوضوح دیده می‌شود. زمانی یک فیلمی طنز و کمدی ساخته بودند که به واقعیت نزدیک است، کسی در جمعی یک موزی خرید و خورد و پوستش دست خودش ماند. این قضیه در حول این محور ماند و نمی‌دانست آن را چه کند، می‌خواست مثلاً در کنار کوچه ای بیندازد، می‌دید ده جفت چشم غضب آلود دارند به او نگاه می‌کنند، یواشکی برمی‌داشت و می‌رفت. یا مثلاً می‌خواست در داخل اتوبوس بیندازد، همین طور.... و آخر هم مجبور شد آن را در جیب خود بگذارد و از شر پوست موز خلاص شود. واقعاً این طور است. یعنی اگر در شهر کسی که دارد رانندگی می‌کند، از چراغ قرمز رد شود یا بدون راهنما پیچد و مقررات راهنمایی را اجرا نکند، آنقدر برای او بوق می‌زنند و به او اعتراض می‌کنند و چشمان غضب آلود به او نگاه می‌کنند که او اصلاً خودش خجالت می‌کشد در حالی که در کشور مانوعی بی‌تفاوتی در این زمینه‌ها رایج شده. جامعه را، شهر را، مقررات را از آن خود نمی‌دانیم. در واقع آن دستوری که

تعرض کند و باعث کثیفی شهر بشود، در واقع حقوق او را ضایع کرده است و فرد در برابر این عمل خلاف دیگری، خود را ملزم به دفاع از حقوق خود می داند و این حد بسیار بالایی از ملاحظه، مشاهده و کنترل می شود که ما باید در زمینه تربیت مردم برای اینکه قانونگرایی ارزشی بشود، باید تلاش کنیم، برای اینکه کسی جرأت نکند قانون را بشکند و اگر کسی جرأت شکست، همه مردم خود را ملزم بدانند که جلوی این بی قانونی را قانون را بگیرند. تلاش کنیم که الزاماتی می طلبد که قوانین نسبی بر خوردار باشند، شما ملازمی که در بسیاری از موارد، قوانین چقدر زود به زود و البته غیر قابل معرض تغییر و تحول قرار می گیرد. قوانین عوض می شود. به قانون تبدیل می شود. خود این مانع در جهت قانونگرایی، یعنی حرمت قانونی که مدام در تحول محمول باشد، معمولاً کاسته می شود. این احساس در مردم ایجاد شود که قانون چیز بازیچه ای است که خیر بردار معرض تغییر و تحول قرار گرفت. در بعضی کشورها نهادهایی رایج است. اینها هم بوده که من گاهی به ریاست قضائیه پیشنهاد می کردم که شاید در ایران ما هم در ایران، تأمین کنیم انگلستان نهادی است به نام کمیسیون حقوقی

که تمام قوانین را زیر چشمان تیزبین دارد. پیشنهادهای مطرح می شود یا مثلاً اینکه قوانین به چه شکلی باید اصلاح شود و چه اشکالاتی در آن موجود است.....

این کمیسیون، این قوانین را دائماً مورد مطالعه قرار می دهد و اصلاحات در آن هم

به عنوان یک نهاد تخصصی قوانین را باید به شکلی که اصلاح شود، انجام می گیرد؛ مثلاً پیش نویسها را تهیه می کند و که در نهایت باید به نهاد یا مجلسی که برود، می رود که این خوب، یک مسأله ای است که باید به آن توجه کرد. هر نهاد یا سازمانی، وزارتخانه ای، اداره ای که مشکل دارد،

لازمه یا مسئولی را تهیه می کند

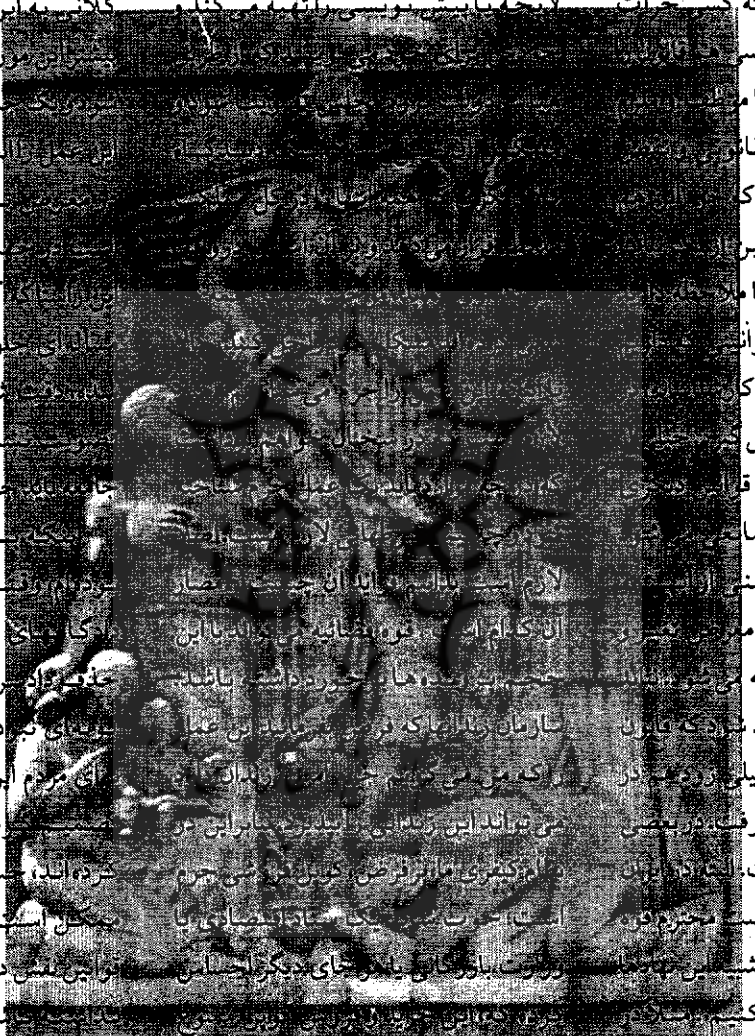
زندان مواجه است. آن ارگانی که این پیش نویسی قانون را تهیه کرده، دیگر ملاحظه نکرده که حجم و گنجایش زندانهای ما چقدر است و آیا می تواند پس از اینکه ما مرتکبین را گرفتیم در زندانها جا دهد؟ یا اینکه کسی که ده، پانزده روزی در زندان ماند، آثار منفی آن چیست؟ آنان با هیچ دید

کلان به این مسائل رایج نگاه نمی کنند. به نظر من در مورد نظر است که مشکل من حل شود. در یک جنبه اربعی داشته باشد که مردم در جهت انجام ندهند. بنابراین بی ثباتی و تغییرات مختلف بودن، مانعی است در جهت آن قانونمندی مورد نظر، در این قانون در دید و ذهن مردم، یک مسئله ای نحوه کند که روی آن بسیار کار شده و باید توجهی و بی دقتی ما این باور را در اذهان جایگزین کنیم.

بده خود هم همیشه مراقب بودیم. وقتی راجع به قانون تشکیل دادیم. و انقلاب و مسأله سخن گفته ام، هیچ گاه به طور صریح گفته ام که مردم این احساس ایجاد شود که اینها تصویب یافته اند و قوانینی که وضع کرده اند، حسب امیال خودشان بوده و تصویب است کسانی که در تصویب آن قوانین نقش داشته اند، در حال حاضر سمتی ندارند.

خوبست که حالا همه بارها و مسؤولیتها را بردوش آنها بگذاریم. اما این کار علاوه بر اینکه خیلی جوانمردانه و منصفانه نیست، این تأثیر منفی را در ذهن آحاد مردم ایجاد می کند که نهایتاً بدبینی هم حاصل آنست. حتی به قوانین ما هم بدبینی پیدا می کنند. این طور نیست که این نکته مثبتی باشد که خوب یک عده ای آمدند و جلوی این

باشد، و جرم تلقی شود. حالا اگر این مقدار پرونده مطرح باشد، قوه قضائیه می تواند رسیدگی کند، اصلاً قابل رسیدگی است. اگر مثلاً دیوار نویسی جرم است و مجازاتش هم زندان است، در ایام انتخابات نباید روی مکانهای غیر مجاز شعار نویسی بشود، و ده روز زندان دارد. حال اگر روی دیوارها، مطالبی نوشته شده، آن هم با مجازات شدید



اشکال را گرفتند. آن اصل را خدشه دار و متزلزل می‌کند. و وظیفه ما است که آن اصل را تحکیم و تقویت کنیم. مادر پر تو وجود آن اصل می‌توانیم به اهدافمان برسیم و گرنه اگر آن اصل خدشه دار بشود، مردم می‌گویند حالا اینها می‌آیند و حرفهایی می‌زنند و بعضی دیگر هم پس از آنها که می‌آیند و می‌گویند، نه آنها هم اشتباه کرده بودند! طبیعتاً به این ترتیب، مانعی توانیم آن اعتماد را در مردم ایجاد کنیم. ما باید در تصویب قوانین به گونه‌ای کارشناسانه اقدام کنیم که نیازی به تغییرات متعدد و مستقر مشاهده نشود. و ما هم وقتی به عنوان متوالیان وضع قوانین سخن می‌گوییم، باید به گونه‌ای سخن بگوییم که مردم این استحکام و ابهت و حرمت قانون را کاملاً احساس کنند و قانون و ثبات آن کاملاً برای آنها جابیفند. خوب، این قانون خوب وقتی تصویب و تأیید شد، باید حتی بدقت اجرا شود. قانون اگر اجرا نشود، این قانون استحکام و ابهت خود را از دست می‌دهد. بیشتر به یک ورق پاره‌ای می‌ماند که خیلی از مردم برایش ارزشی قائل نیستند، مثل همان کوپن فروشی که عرض کردم که مثال خوبی است برای این منظور؛ که در قانون، جرم است؛ اما در سر همه چهارراه‌های شهرهای بزرگ دارد انجام می‌شود و کسی هم جلوی آن رانمی‌گیرد و نمی‌تواند هم بگیرد! این باعث می‌شود که خطیر بودن جرم در اذهان مردم، به هر حال کم و بی پایه جلوه بکند و این خطر است. وقتی که ما می‌گوییم جرم، باید توی ذهن مردم، موجود مخوفی تجسم شود، نه اینکه اصلاً ندانند جرم چیست. همان چیزی که هر روز سر چهارراه‌ها دارند انجام می‌دهند و هیچ کس هم کاری به کارشان ندارد. کم کم بمورور، ارزش و خطیر بودن موضوع و

مسأله جرم در اذهان مردم پایین می‌آید و این باز یک چیزی است که در بلند مدت قطعاً به نفع جامعه نیست و حتمی است، نظر بعضی از مکاتب جرم‌شناسی بر این مبناست و نه اجرای شدید. می‌گویند اینکه شما مجازاتهای شدید بکنید؛ خیلی هم مهم و رعب آور نیست. رعب آورتر، آنست که حتماً همان مجازاتهای ملایم را اجرا کنید که خوب در زندگی روزمره خوب به این مطلب می‌رسیم؛ فرض بفرمایید بگویند اگر کسی از چراغ قرمز عبور کند، ده هزار تومان جریمه می‌شود! در حالی که ما به تجربه می‌دانیم که این ده هزار تومان درست است که جریمه این عمل هست، اما ممکن است هزاران عذر و بهانه را هم قبول کند. این را مقایسه بفرمایید؛ ده هزار تومان، مبلغ جریمه است اما احتمال اینکه مای راننده را هم بگیرند، خیلی هم نیست؛ راههای دیگری نیز وجود دارد. از طرفی، اگر مجازات این عمل پانصد تومان باشد اما قطعاً بدانیم افسری که آن طرف چهارراه ایستاده، هرکسی را که از این چراغ عبور بکند، حتماً و یا با قاطعیت نسبی او را می‌گیرد و پانصد تومان جریمه می‌کند، نتیجه بازدارندگی و ممانعت این عمل در حالت دوم بیش از حالت اول است. درست است که مبلغ حالت اول ده هزار تومان است تأثیر امید در انسان، او را راغب تر است به اینکه بتواند از جریمه ده هزار تومانی فرار کند! اما آن مبلغ اگر چه پانصد تومان است، می‌داند که قطعاً اجرا می‌شود. بنابراین، این حتمیت و قطعیت در اجرا نکته‌ای است که باید رعایت شود. در کشور ما مسأله تفوق عاطفه بر قانون خیلی شایع است. در حالی که در کشورهای دیگر، آن خشکی قانون باز هم ملاحظه می‌شود؛ یعنی قانون، قانون است. دیگر این بهانه‌ها که مشکلات هست و من

سابقه ام خیلی خوب هست و..... اصلاً گوش کسی بدهکار نیست. ولی در کشور و جامعه ما، چون اساساً مردم عاطفی هستند، لذا گاهی وقتها این امر در نظام قضائی هم شایع است که عاطفه بر قانون تفوق پیدا کند. شاید همان شیوه‌ای که حضرت داود (ع) در پیش داشت و در قرآن مورد تفسیر قرار گرفته علمی که در مقایسه در مقام مرافعه که دو نفر از او خواستند که «فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ» یکی گفت برادرم ۹۹ گوسفند دارد و خودم یکی دارم، او می‌خواهد که این یک گوسفند را هم به او بدهم. حضرت داود (ع) بلافاصله تصمیم می‌گیرد؛ (قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك الی نعاجه) که خوب، خیلی کار بدی است او که ۹۹ تا گوسفند دارد، گوسفند تو را هم بخواهد! در آنجا متوجه می‌شود که خلاف تصمیم گرفته و بدون اینکه حرف طرف مقابل را بشنود و مبانی این سخنان را رسیدگی کند، بر اساس عاطفه تصمیم گرفته. خوب این طور هم نباید باشد. بنابراین، مبانی اینکه ما باید به نفع ضعیفا رأی بدهیم و کار کنیم اقویا باید از قوه قضائیه، ترسی داشته باشند. اینها سخنانی است که بنده از همان ابتدا به همان دلیلی که عرض کردم با آن مخالفم، قوه قضائیه بحث ضعیفا و اقویا ندارد. قوه قضائیه، روی «حق» بحث دارد. اگر بناست بحث تعدیل ثروت مطرح شود، جایش جای دیگر است، نه در محضر قاضی. به همین ترتیب، یک قاضی نباید یک فرد قوی را به خاطر قویتر بودنش برتری دهد بر یک ضعیف؛ عکس آن هم همینطور. یعنی این طور نیست که چون یک نفر ضعیف است، وقتی دعوائی با فردی قوییی دارد، ما بخواهیم طرف ضعیف را بگیریم؛ این دیگر به ما مربوط نیست. نهاد و ارگانهای دیگری باید به آن امر بپردازند.

توسعه قضائی

بحث ما بحث «حق» است. این فردی که ظاهراً اقوی است اگر حق و سخنی بر مبنای قانون می‌گوید، باید به نفع او رأی دهیم. حالا اینکه این ضعیف بر اثر این رأی، بیچاره تر می‌شود و یا پیامدهای دیگری برایش دارد، آن دیگر جزو وظیفه ما نیست. عکس آن هم صادق است؛ اگر آن ضعیف راست می‌گوید، ما نباید تحت تأثیر شوکت و هیبت و اقتدار آن فرد قوی قرار بگیریم؛ باید به نفع آن فرد ضعیف رأی دهیم؛ منتهی گاهی اوقات بعد از انقلاب به دلیل آنکه مباحثی در مورد مستضعفین و مستکبرین مطرح شد و این تفکر استکبار ستیزی هم بیشتر ایجاد شد، در واقع این توجیه‌ها هم انجام شد که به نظر من این هم از آن نکته‌های خطرناک است که باید از آن اجتناب کرد. قاضی با حق و عدالت و حقیقت سروکار دارد، و کاری با عاطفه و تحت تأثیر اینکه وجهه عمومی چه کسی ضعیف و یا چه کسی قوی است و از این گونه مسائل، قطعاً نباید قرار بگیرد. اگر این قانونمندی و قانونمداری در جامعه رایج باشد، حداقل مؤید اینست که افراد، روابط خود را با هم می‌توانند مشخص کنند؛ کارگر می‌داند که چه وظایف و حقوقی دارد. کارفرما می‌داند چه حقوق و وظایفی دارد؛ دانشجو می‌داند، استاد می‌داند، رئیس اداره می‌داند، کارمند می‌داند و همه می‌توانند روابطشان را با هم تنظیم و تصحیح کنند. الان در کشور ما در واقع در خیلی از موارد، این چنین نیست، یعنی کسی که می‌خواهد سرمایه‌ای بگذارد، نمی‌داند سرمایه او تا چه حد مورد حمایت قرار می‌گیرد. چرا که یک روز ما شعارهای دهان پرکنی می‌دهیم که بله، سرمایه گذاری و امنیت سرمایه و..... سال بعد شعارهایمان می‌شود افشای عملکرد

مستکبرین و کسانی که حقوق کارگران را پایمال کرده‌اند بالاخره کسی نمی‌تواند روابط خودش را در این راستا و در جهت این سردرگمی قوانین متضاد، تنظیم کند. روزی صادرات را سخت می‌گیریم، روزی نه یکی صادرات می‌کند و بعد قانون عوض می‌شود و متضرر می‌شود. و به واردات می‌پردازد، بعد می‌بیند ده تارگان دولتی هم واردات کرده‌اند این اجناس روی دستها می‌ماند. اینها همه ناشی از بی‌ثباتی قانون است. ناشی از اینست که یک نوع اقتدار قانونی وجود ندارد، چنانکه تمام این قوانین بر یک اصول مشخص باقی بماند هیچ تغییری نکند. شما ببینید چون در کشورهای غربی یک مسأله‌ای جا افتاده، هیچ تغییری نمی‌کند. حالا حزب کارگر می‌رود یا حزب محافظه کار می‌آید و..... کمی روابط روبنایی اگر چه ممکن است عوض شود و برای مردم هم، آن تنوعی که در پی آن هستند، تأمین بشود که مردم از وضع موجود خسته نشوند. اینکه یکی بیاید بنوعی حرف بزند و دیگری علیه همان حرف بزند. بالاخره مردم آن تنوع خواهی شان ارضاء می‌شود. اما اساس عوض نمی‌شود. یکی بیاید اقتصاد دولتی را مثلاً حمایت کند و کسی بیاید اقتصاد سرمایه داری را؛ کسی بیاید خروج پول از کشور را محدود کند و کسی دیگر بیاید کاملاً آزاد بکند. یا حتی در روابط خارجی و مسائلی از این قبیل هم، به نظر بنده این مسأله بعد از بیست سال پیروزی انقلاب و دوران آزمون و خطا تمام شده. دیگر نمی‌شود گفت ما آزمون انجام می‌دهیم تا خطاها را بفهمیم. به هر حال مردم از این وضعیت خسته شده‌اند، باید سیاستهای کلی تنظیم شود. ظاهراً مجمع تشخیص مصلحت در این زمینه، یک سری اقداماتی را انجام می‌دهد تا دیگر هر

دولتی با هر خط فکری که روی کار آمد، در راستای آن سیاستها عمل کند. تا هر قانونی که وضع می شود در راستای همان سیاستها عمل نماید، ما یک بار برای همیشه باید وضعیت اقتصادی خود را تنظیم کنیم و بالاخره با این تفکر که ما معتقد به چه نوع اقتصادی هستیم باید روابط خارجی خود را تنظیم کنیم؛ اینکه بالاخره با چه کشورهایی می خواهیم رابطه داشته باشیم، با چه کشورهایی نمی خواهیم رابطه داشته باشیم، یا آمریکا می خواهیم رابطه داشته باشیم و یا نمی خواهیم. اگر می خواهیم ضرورت آن چیست؟ چون حالت ابهام موجود هست و مردم هر زمان با یک سری نمایندگان مجلس جدید و رئیس جمهوری جدید، و به هر حال افراد جدید انتخاب شده، روبرو می شوند که ممکن است افکار جدیدی در این زمینه ارائه دهند. تنها جلوی توسعه را می گیرد و از جمله توسعه قضائی که پیش شرط آن، قانونمندی و قانونمداری و وجود قوانین نسبتاً ثابت و مسأله دوم و البته مشکل دیگری که مادر نظام قضائی با آن مواجهیم، عدم قانونمداری و عدم ثبات قوانین است؛ این برمی گردد به موضوع اصلی تشریفات که این یک نکته قابل تذکری است. در بعد از انقلاب، در دادگاهها و محاکم ما، تشریفات بسیاری از بین رفت. بنده در عین حالی که در مسائل سیاسی در رفت و آمدها، در نشست و برخاستها، انجام تشریفات در رفت و آمد با اتومبیلهای تشریفات مخالف هستم، واقعاً معتقدم که این مسائل در نظام ما به حدی رسیده که اصلاً تا این حد ضرورت ندارد اما در مسائل قضائی و دادگاهی، خیلی از تشریفات را کنار گذاشتیم، تشریفات باید در دادگاهها باشد و این تشریفات که عرض می کنم، بحث آئین دادرسی هم نیست. بحث همان

تشریفات است که در زمان ورود مردم به دادگاه، آنها متوجه اصول، تشریفات، جلال، حرمت، اُبهت حاکم بر دادگاه شوند. شما الان به دادگاههای ما بروید، فردی می گفت من به دادگاه رفتم، دیدم یک میز فلزی خیلی رنگ و رو رفته ای جلوی قاضی است، که یکی از پایه های آن شکسته بود و زیر آن چهار تا آجر گذاشته بودند تا تکان نخورد و او بتواند کارش را انجام دهد؛ او می گفت که این خیلی هم مسأله ای نبود ولی یک سال بعد هم که رفتم دیدم همان طور است که مقرر قاضی که باید سنبل اُبهت و جلال باشد، باید حداقل یک میزی داشته باشد که وقتی پشت میز می نشیند، استاندار و وزیر و فرماندار و هر کسی که می آید، مبهوت این جلال بشود نه اینکه آن بخشدار هم که می آید می بیند توی اطاق خودش دهها میز و صندلی مجلل و زیبا و تمیز و مرتب و آبدارچی و مستخدم و راننده و اتومبیل و غیره هست، حالا این قاضی که وضعیت ظاهر اطاق و دفترش اینطور هست، می خواهد به فرض مرا به محاکمه بکشاند... این کار بسیار بدی است، در کشورهای خارجی بخصوص انگلیس که در این زمینه خیلی توجه دارند و بنده در دادگاههایشان خیلی شرکت کرده ام. اصلاً کسی در دادگاه که وارد می شود، اُبهت و جلال قاضی فرد را می گیرد و اصلاً در جلسه دادگاه صدای نفسی هم بسختی بلند می شود. یعنی آدم ترس دارد که نکند بلند نفس بکشم و این سکوت را مثلاً متزلزل بکنم و وضعیت دادگاهها، اطاقها، وضعیت خود قاضی، لباسی که می پوشد، شنلی که به دوش می اندازد، حتی این موهای مصنوعی که قاضی باید بر روی سرش بگذارد تا اینکه یک فرد جا افتاده و مستنی جلوه کند و موهای سفید و مصنوعی که روی سرش

می گذارد، اینها همه برای اینست که آن جلال و هیبت حفظ بشود، در واقع آن حرمت نزد مردمی که مراجعه می کنند و پرونده ای در آنجا دارند، حفظ بشود. یا اینکه همگی ساکت نشسته اند، و باید بعد از چند دقیقه قاضی وارد شود و همه آنها به احترام او بایستند تا اینکه او اجازه نشستن به آنها بدهد، یا مثلاً قاضی باید سه یا چهار پله بالاتر باشد و.... حالا این وضعیت را مقایسه بفرمایید با دادگاههای ما، قاضی نشسته دارد کارش را انجام می دهد و همزمان تلفن زنگ می زند، دو نفر دیگر در را باز می کنند، اشخاص دیگری با هم دعوی دارند وارد می شوند و از قاضی سؤال می کنند، جواب می شنوند، وسط آن پرونده دو تا پرونده دیگر می آید و.....

و اینست وضعیت نابسامانی که وجود دارد. من گاهی وقتها به مسأله فساد و آلوده شدن قضات فکر می کنم که آیا در آن سیستم، یک قاضی انگلیسی می تواند فاسد و آلوده شود، دیدم اصلاً از اول، وی راه تماس با مردم ندارد که بخواد آلوده شود. او از یک درب دیگر وارد می شود و می نشیند و مردم از درب دیگر وارد می شوند. بر فرض که بخواد پولی هم بگیرد نمی تواند. اما در دادگاههای ما این نوع تماسها بسیار زیاد است و در طول روز با اینهمه مراجعه کننده ای که به او مراجعه می کنند اگر این تماسها زیاد شود، طبعاً امکان آلودگی هم به وجود می آید. بسیاری از قضات ماعدم تأمین مالی دارند. اما همین شیوه مراجعه مردم به قاضی و چگونگی و نوع وضعیتشان که روی اینها به نظر بنده باید کار بشود و فکری بشود؛ قوه قضائیه باید روی امکانات مالی و نیازهایی را که از لحاظ تشکیلات اداری و مالی و ساختمانهایی را که باید در اختیارش باشد سرمایه گذاری

کند و به گونه ای که واقعاً وقتی هر فردی وارد یک محکمه می شود، احساس کند که بایک سیستم منظم روبه روست و در نتیجه طبعاً حساب کار را بکند و توجه داشته باشد که آن قاضی از او مقتدرتر است. هر چقدر هم او قدرت و اقتدار داشته باشد، در مقابل اقتدار قاضی خود را کوچک و حقیر احساس کند. این به هر حال مسأله ای قابل توجهی است که به نظر بنده، باید رعایت بشود.

مسأله سوم، در نظام قضائی ما مسأله توسل زیاد به مجازات آن هم زندان است که بسیاری از آن هم به قوه قضائیه تحمیلی است. یک بحثی که کیفرشناسان و جرم شناسان امروز مطرح می کنند، و در آن کتاب «تحلیل مبانی حقوق جزا» هم که بنده ترجمه کرده ام، این بحث تا حدودی مطرح شده این مطلب است که امروز، توسل به مجازات و حقوق جزا باید به عنوان آخرین مرحله باشد. یعنی ما حتی المقدور باید سعی کنیم رفتار مردم را با استفاده از سایر شیوه های اجتماعی چون، مذهب، اخلاق، آموزش، تربیت و.... سامان بخشیم، بعد به حقوق فردی افراد رسیدگی کنیم. باید اول به سراغ مبانی اداری و.... رفت و از آن طریق، رفتار مردم را به نظم در آورد. اگر آن وقت نشد، بیاییم در قالب حقوق جزا و مجازات و با مجازات، سعی کنیم رفتار فردی را به نظم بکشیم، و به سامان برسانیم. دلیل آن، اینست که می گویند جرم و شناختن یک عمل باید زمانی انجام بگیرد که منافع این کار بر مضرات آن بچربد. یک زمانی باید بگوییم که یک عمل جرم است که منفعت این کار از مضرات آن بیشتر باشد. چون همینکه یک عمل را جرم بشناسیم، ضرر و زیان دارد، پس کی این کار را بکنیم؟ موقعی منافی دست ما می آید که

بر ضررهایش تفوق و برتری داشته باشد و بچربد. خوب، اینکه ضرر دارد، چه ضرری دارد، مثلاً یکی از آنها ضرر اقتصادی است. بالاخره وقتی گفتیم یک عمل جرم است، به همان دلیل که گفتیم اگر قانون شد باید اجرا شود. ما باید نظامی داشته باشیم که مجرمین را تعقیب کنیم و دستگیر کنیم، مجازات و محاکمه کنیم. خوب اینها همه در بردارنده هزینه های اقتصادی است، ضمناً یکسری هزینه های غیر اقتصادی نیز دارد، با جرم شناختن عمل؛ شما بالاخره فرد را زندانی می کنید. خوب، خانواده او به هر حال ممکن است بیرون مشکل داشته باشند و این هزینه ها از نوع غیر اقتصادی است یا حتی هزینه های غیر اقتصادی دیگر، می گویند که جرم، جرم می زاید، در حالی که مصرف مواد مخدر جرم نباشد، از این سرقتها هم دیگر خبری نیست، از این قتلها هم دیگر خبری نیست، به دلیل اینکه وقتی این عمل، جرم باشد، قیمت جنس و مواد بالا می رود. حال آنکه، مثلاً در افغانستان قیمت مواد، یکصدم قیمت مواد در نیویورک است، چون ممنوع است. و گرنه اگر مواد مخدر هم مثل هر کالای دیگر قابل حمل و نقل به همه جا بود که قیمت مواد آنقدر نبود. بنابراین، معتاد باسانی می توانست این مواد را در اختیار بگیرد. بنابراین نیازی نبوده برود سرقت کند. تا نیاز خود را ارضا کند. مواد در دسترس بوده است. ما می آیین و می گوئیم مصرف مواد جرم است، قاچاق مواد مخدر جرم است، بطبع آن، قیمت این مواد هم بالا می رود و چون قاچاق این مواد هزینه بر می شود، وقتی که قیمت بالا رفت، افراد معتاد نمی توانند این مواد را باسانی تهیه کنند و سرقت می کنند. یا ماشین دزدی می کنند و به هر صورت سعی می کنند پول مواد را

بآسانی تهیه نمایند. پس کی باید بگویم مصرف مواد جرم است؟ کی باید بگویم قاچاق مواد جرم است؟ وقتی با در نظر گرفتن این اصل که جرم جرم می‌زاید؛ می‌بینیم منافی با این حال حاصل می‌شود که آن، این بدی را تحت تأثیر و تحت الشعاع قرار می‌دهد. بنابراین می‌گویم که این هزینه‌ها را می‌پذیریم اما جرم می‌شناسیم. یا جرم، جرم می‌زاید؛ به این معنی که فرد خیلی راحت وقتی یک بار برچسب مجرم به او زدید، به سوی ارتکاب جرایم بیشتری سیر می‌کند این هم در واقع یک مسأله روانشناختی است که وقتی به کسی برچسب مجرم زدید، او از این به بعد سعی می‌کند دیگر رفتار خودش را عوض نکند چون وقتی که یک بار محکوم شد، ممکن است خیلی راحت جرایم بعدی را هم انجام دهد. در روابط روزمره، مثلاً اگر در مدارس ببینیم که گاهی یک برچسب «تبل» به فردی زده شود، او از این به بعد وقتی دید که باز هم مورد نکوهش معلم و دانش‌آموزان دیگر قرار گرفت، سعی می‌کند که دیگر این امر را بر خود بپذیرد و غفلتاً خودش را با این برچسب هماهنگ کند. گویی به گونه‌ای جلوه می‌کند که اصلاً برای من مهم نیست. شاید به این نتیجه برسد که اصلاً تبدلی خیلی هم خوب است؛ خیلی من بی تفاوتم که این برچسب به من زده می‌شود؛ دقیقاً ما در زمان تحصیل خودمان در مدارس شاهد این نوع حادثه‌ها بوده‌ایم. اینکه معلم کسی را به عنوان یک شاگرد زرتنگ مطرح می‌کند. او از آن پس سعی می‌کند که خود را با این برچسب هماهنگ کند. نکند کاری بکند که این برچسب از او گرفته شود. بنابراین، همین طور که معلم باید یک مقدار حواسش جمع باشد، این برچسب تبل را بآسانی و

سهولت به کسی نزند، اینجا هم قوه قضائیه و جامعه باید حواسشان جمع باشد، زود کسی را مجرم معرفی ننمایند. به دلیل اینکه طبق آن مثل معروف که می‌گوید «تخم مرغ دزد، شتر دزد می‌شود»، خیلی زود، وقتی این برچسب مجرم به او بخورد و ابهت این کار در ذهنش بریزد، ممکن است جرایم بعدی را هم مرتکب شود؛ به طرف جرایم سنگین‌تر حرکت کند؛ بنابراین، باید به عنوان آخرین راه حل، استفاده از «حقوق جزا» باشد. حقوق جزا هم باز خود طبقه بندی خاص دارد. یعنی باز در این جا هم، آخرین راه حل باید زندان باشد یعنی همانطور که ریاست محترم قوه هم چندین بار تأکید کرده‌اند، آخرین راه حل باید زندان باشد. و افراد با کمترین چیزی مانند آنکه عرض کردم مجازات روی دیوار شعار نوشتن، زندان است، او را محکوم به زندان کنیم. و این باز هم، مسأله‌ای است که با تمام مشکلاتی که زندان دارد، و اینکه مجازات زندان در کشور ما، دارای مشکلات مضاعفی است، خیلی بیش از جاهای دیگر. بنده حدوداً ده ماه پیش رفته بودم بازدید از زندان قصر تهران، دیدم دچار وضعیتی نابسامانی است از جهت جمعیت زندان و مسائل مختلفی که خیلی بد بود. و بلافاصله فرصتی بعد از آن دست داد و سه، چهار روز سفری به آلمان رفتم. آنجا یک شهر کوچکی به نام فرانکورگ است در مرز بین فرانسه و سوئیس و آلمان؛ آنجا ما را بردند برای بازدید از یکی از زندانهایش؛ این مقایسه برای من خیلی جالب بود. مثلاً آنجا یک محیط خیلی باز و بزرگ با تمام امکانات، اصلاً، در هیچ جای آن آدم نمی‌دید. چه از حیث نگهبانها و چه از حیث زندانها؛ نگهبانها عمدتاً به وسایل الکترونیکی انجام می‌گرفت. در آن محوطه



اختلافات روابط کارگر و کارفرما برسند. مثلاً در گمرک به گونه ای دیگر، حالا بنده نمی خواهم بگویم همه اینها باید بیابند در قوه قضائیه، بعد بنامیم و نتوانیم به آن برسیم و وضع موجود هم به هم بخورد. اما روی اینها باید کار بشود. باز یکی از مسائلی که در مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح بوده اینست که نهایتاً قوه قضائیه باید به آن مسائل مختلف بپردازد، مگر در مواردی که در قانون اساسی حکم خاصی وجود داشته باشد. مسأله دیگر، مسأله آموزش است. امروز نمی شود بایکسری درسهایی که در حوزه یا دانشگاه خواندیم، بتوانیم به مشکلات این جهان پر پدیده و پرتنوع و جنجال بپردازیم. طبعاً باید یک قاضی زبده در معرض آموزش مستمر قرار بگیرد. شما اگر با این شبکه اینترنت سروکار داشته باشید، می دانید که اگر برای یک موضوعی خاص، دکمه ای را فشار بدهید، به آن اطلاعات دست می یابید. هر روز بر موضوع و مواردی را که در جهان مطرح بوده، مدارک و اسناد بین المللی و نظایر آن، نسبت به روز قبل، چندین صفحه به اطلاعات و معلومات آن اضافه می شود. مخصوصاً در رشته های پرتنوع و پرتغییر مثل حقوق جزا و یا حقوق جزای بین الملل؛ بنابراین ما نمی توانیم که فکر کنیم که وقتی یک قاضی لیسانس گرفت و یا یک قاضی که به یک سطحی در درس حوزه رسیده، این بتواند سی سال آینده مشکلات مردم را حل بنماید؛ قطعاً باید او را در معرض یک آموزش مداوم و مستمر قرار داد. باید قضات برای کسب یک مدرک تحصیلی بالاتری تحصیل کنند. در حالی که تاکنون در این زمینه اقدامی نمی شده، یعنی یک قاضی حتی خودش هم می رفته و قبول می شده برای فوق لیسانس یا مدارج علمی بالاتر، اما

است، برای اینجا هم باید بد باشد. به نظر می رسد که این هماهنگی باید بین بخشهای مختلفی که در قوه قضائیه به گونه ای با هم ارتباط دارند وجود داشته باشد. یا مثلاً در خود همین پذیرش نیرو برای قوه قضائیه؛ یکسری ورودی حوزه داریم، یکسری ورودی از دانشگاهها داریم. باینها یکسان برخورد می شود، کسی که از حوزه آمده و آشنایی با درسهای حقوقی ندارد، در دوران کارآموزی همان درسها را باید بخواند. او همان مقدار درس حقوقی می خواند که کسی که از دانشکده آمده؛ آن کسی هم که همان درسهای فقهی را می خواند، آن معلوم است که دیگر نیازی به لمعه و شرح لمعه ندارد. برعکس، نیازی به درسهای حقوقی خیلی بیشتر از فارغ التحصیل دانشکده حقوق است ولی عملاً واحد کارآموزی، تفاوت چندانی بین این دو دسته از ورودیها قائل نمی شده که ما در حال حاضر، با اصلاح آن آئین نامه داریم کارهایی را انجام می دهیم. مسأله بعدی اینست که امور قضائی باید در قوه قضائیه تمرکز نسبی پیدا کند. اینکه حالا تعزیرات حکومتی هم یک کار بکنند، بسیاری از این نهادهایی که کارهای قضائی و شبه قضائی می کنند، توی وزارت اقتصاد و دارایی هیأتهای تشخیص مالیاتی تأسیس کنند. مثلاً در وزارت کار، به

وسیع، آدم و نگهبان خیلی نبوده، زندانی ها هم کم بودند، که برعکس زندان قصر که انگار آدم می جوشید و هر کجا که می رفتی، در واقع سیل عظیم زندانیها را می دیدی. اصلاً آنها در آن محوطه وسیع کم شده بودند. بنابراین، یک اشکالاتی خود زندان دارد و یک اشکالاتی این مسأله. به هر حال، تعداد زیاد زندانیها در کشور ما ایجاب می کند که حتی المقدور بتوانیم از مجازاتهای دیگری استفاده کنیم تا مجازات زندان و آثار بدی را که دارد کم رنگ تر شود. از زمان سعدی این توجهات بوده که ایشان در جایی به این مسأله اشاره می کند که حالا یک کسی بر فرض گناهی کرده باشد، چه تاوان زن و طفل بیچاره را؟ آن زن و بچه اش چه گناهی کرده اند؟ «نگه کن بر احوال زندانیان، که ممکن بود بی گنه در میان!» که این هم باز مشکلی است که بنده اسم آن را می گذارم «تورم کفیری!» ما متأسفانه بیشتر از جرم، از مجازات و عناوین مجرمانه در قوانین خود استفاده می کنیم. مسأله بعدی امر «هماهنگی» در بخشهای مختلف قوه قضائیه است. که این همیشه گفته شده است که اگر دادسرا خلاف شرع است، چرا سازمان قضائی ن.م. دادسرا دارد و نیز داشته است؟ دلیل ندارد اگر نظام دادسرا خوب است، برای همه جا خوب است و اگر بد

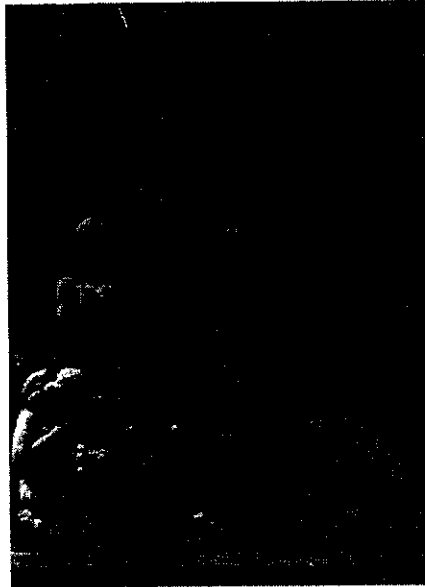
حتی به او کمک نمی‌شده که حداقل محل کارش را تغییر بدهد که بتواند درسش را بخواند چه رسد به اینکه از لحاظ مالی هم به او کمکی بشود. ما باید سعی کنیم در این زمینه تلاش کنیم، که در این راستا هم مذاکراتی با بعضی از دانشگاهها انجام شده که در این زمینه کمک کنند و سهمیه‌هایی برای قوه قضائیه منظور نمایند.

مسأله بعد، مسأله تحقیقات است که باید عرض کنم در بسیاری از موارد تحقیقات کاربردی مورد نیاز قوه قضائیه انجام نمی‌شود. قوانین براساس یک چنین تحقیقات کاربردی استوار نیستند، که یکی از موانع توسعه قضائی همین است که به نظر بنده بایستی به آن رسیدگی شود. و مسأله دیگر مسأله استقلال قوه قضائیه در موارد آداری و مالی است، چراکه قوه قضائیه از این جهت وابسته به دو قوه دیگر است و این امر، مقداری استقلال واقعی آن را خدشه دار می‌کند. قوه مجریه و مقننه بالاخره به هم نیاز دارند. در زمینه بودجه و مسائل آداری و مالی، او باید پیشنهاد بکند و او هم باید تصویب کند، طبعاً اهداف همدیگر را تأمین می‌کنند. اما قوه قضائیه در اینجا قوه ثالث بیرونی است که طبعاً با توجه به قانون اساسی هم که در آن پیش بینی راه حلی شده چنانکه در این زمینه قوه قضائیه استقلال نسبی داشته باشد. مسأله خدشه در بحث اعتبار امر مختومه است و بحثی است که در همه دنیا تحت عنوان اعتبار امر مختومه جا افتاده است، چنانکه واقعاً یک پرونده یکجا تمام بشود و تحت هیچ شرایطی نشود آن را احیا کرد.

متأسفانه در کشور ما به دلیل راههای مختلفی که پیش بینی شده، ماده (۱۸) سابق (۳۱) سابق، و مواردی که مردم به گونه‌های مختلفی می‌توانند یک پرونده را احیا و

راه اندازی کرده، و دوباره مطرح کنند؛ اما این اعتماد مردم را سلب می‌کند. باید بسیار فرایند دادرسی کوتاه شود. این دقیقاً مشخص شود که از یک زمانی دیگر این پرونده تمام شده و هیچ امکان بررسی مجدد وجود ندارد که در این زمینه هم، اخیراً مجمع تشخیص مصلحت مواردی را مطرح کردند، به نظر، مشکل بسیار اساسی است و در مواردی یک پرونده سالها طول می‌کشد، پرونده‌ها را به شیوه‌های مختلفی می‌شود دوباره احیا کرد که در این راستا، باید فکر اساسی اندیشید. مسأله عدم اعتماد مردم به دستگاه قضائی، مطرح است. واقعاً اگر منصفانه بخواهیم بنگریم اکنون این اندیشه رایج نیست که مردم احساس کنند اگر مورد ظلمی واقع شده‌اند، می‌توانند به یک دستگاه قضائی مقتدر و بی‌طرف و مستحکم تکیه کنند. همیشه حالت نگرانی و هراس دارند. مثلاً ظاهراً مشخص است که فردی حق دارد ولی ناگهان حکمی که قاضی می‌دهد کاملاً خلاف است، در حالی که این در کشورهای دیگر کاملاً قابل پیش بینی است. بنده زمانی آماری از انگلیس را مطالعه می‌کردم که تا ۹۰٪ دعای قبل از حکم دادگاه، مراحل مختلف حل و فصل می‌شود. یعنی پرونده‌ای که ثبت می‌شود ۹۰٪ آن به حکم نمی‌رسد که بخشی از همین ده درصد را هم روز آخر، قبل از تشکیل دادگاه، و کلاً با توجه به قوانین می‌توانند احساس کنند در کادر دادگاه بازنده ایم یا برنده ایم و قابل پیش بینی است! ولی در کشور ما خیلی وقتها این طور نیست، افراد واقعاً هم از لحاظ قوانین حق دارند. ولی نمی‌دانند پرونده‌ای که به این دستگاه قضائی وارد می‌شود، چگونه خارج می‌شود، برنده است یا بازنده؟! بحث بسیار مهم و مفصلی است که باید به دلایل آن

پرداخت. با اینکه در کشورهای دیگر قاضی اختیارات خیلی بیش از کشور ماست، مثلاً مبتنی بر نظام گامان لو است. سیستم قانون انگلیس نوشته چندانی ندارد، همه قوانین آن نوشته نیست، بسیاری نانوخته است. اما چگونه است که مردم می‌توانند پیش‌بینی کنند که آیا درصد موفقیت دعوی را وکیلشان می‌تواند بگوید چقدر است. یا شما ۸۰٪ موفق هستی یا می‌توانی مصالحه کنی. اما در اینجا، این امر قابل پیش‌بینی نیست که همین باعث عدم اعتماد مردم است. مردم واقعاً از قوه قضائیه با وضع موجود فعلی ارضی نیستند، از نتایجی که می‌گیرند راضی نیستند. از برخورد قضات در تماسها و ارتباطهایی که ما داریم راضی نیستند البته نه اینکه از بقیه جاها راضی باشند.... گاهی اوقات این طور مطرح می‌شود که حالا ادارات دیگر بی‌عیب و نقص است، و این فقط مشکل قوه قضائیه است. در جلسه‌ای که بنده با یکی از مسؤولین صدا و سیما داشتم، یک نظر سنجی کرده بودند در رابطه با میزان رضایت مردم، ایشان این نظر سنجی را نشان داد، اتفاقاً قوه قضائیه در آن بالاها بود که مردم نسبت به بقیه جاها مثل شهرداریها و غیره خیلی رضایتشان بیشتر بود. بنابراین، نمی‌خواهیم بگوییم که برخلاف تبلیغاتی که بعضاً سعی می‌کنند وانمود کنند عدم رضایت مردم از قوه قضائیه همراه با رضایت از بقیه ارگانهاست، نه ما اصلاً کاری به آنها نداریم. ما کارمان در قوه قضائیه است و با این قضیه مواجهیم که میزان رضایت مردم از قوه مطلوب نیست و باید دلایل این نارضایتی را کشف کرد و به گونه شایسته‌ای حل کرد. در پایان به مطلب دیگری اشاره می‌کنم و آن بی‌توجهی به امر صلح و سازش و داوری و تحکیم است. شما ببینید در دستگاه قضائی



چه پرونده‌هایی مطرح می‌شود، در دستگاه قضائی از کوچکترین اختلاف باید بیاید و مراحل پرونده و تشریفات آن را طی کند تا پرونده‌های بسیار سنگین. و خود همین هم، طبعاً بار دستگاه قضائی را زیاد می‌کند و خود باعث می‌شود که قضات نتوانند روی پرونده‌های اصلی وقت بگذارند، چون وقتشان برای آن پرونده‌های کوچک گرفته می‌شود. در حالی که امروز در دنیا مسأله داوری و سازش یکی از مسائل جا افتاده است. شما ببینید مثلاً قراردادهای تجاری چند درصد بالاتر (شاید ۸۰٪ یا ۹۰٪، چون آمار دقیقی در دست ندارم) ولی از برخورد با قراردادهای تجاری که در کشورهای دیگر منعقد می‌شود، ۸۰٪ یا ۹۰٪ تجار، امورشان را تابع شرط داوری قرار می‌دهند و با داوری حل و فصل می‌نمایند، به دلیل مزایایی که داوری دارد اصلاً به دادگاه نمی‌رود چون خیلی از قراردادها محرمانه است و دادگاه محرمانه نیست. بالاخره همه متوجه می‌شوند، خیلی از قراردادهای تجاری ممکن است محرمانه باشد و هم همراه با تخصص؛ اگر من و شمای تاجر برای مثال بخواهیم یک نفر را تعیین کنیم و بخواهیم که به دعوی ما رسیدگی کند، شاید ترجیح

دهیم که یک بازرگان خیره را انتخاب کنیم تا یک نفر قاضی را، که از خیلی از اصول بازرگانی چیزی نمی‌داند. یا مثلاً پرونده ما را جمع به یک معماری یا یک تابلوی هنری است یا یک موضوع ورزشی است. حتی در این جا ترجیح می‌دهیم آرشیکت، یک هنرمند و یا یک ورزشکار را به عنوان داور انتخاب کنیم که به اختلاف ما رسیدگی بکند تا یک قاضی؛ که بالاخره این مسأله، کوچکی نیست. می‌شود در موارد حق تجدیدنظر و رسیدگی را به قاضی وا گذاشت، به دلیل شائبه‌های غیر شرعی بودن یا به دلیل آن فرهنگی که بین مردم ما موجود است، در واقع سعی می‌کنند به طور رسمی این گونه مسائل را حل کنند تا این روشهای غیر رسمی، و از این راه حلها کمتر استفاده نمایند. در نظام حقوقی ما و اخیراً در جلسه مسؤولان قضائی کشور، یکی دو طرح در این زمینه مطرح شده که ما برای ایجاد شوراهای حکمیت اقدام کنیم. این در قانون برنامه توسعه سوم هم پیش‌بینی شده است، شوراهای حکمیتی باشد متشکل از افراد در روستاها و شهرهای کوچک، که بتوانند به بعضی از اختلافات رسیدگی کنند یا امر داوری که در قانون آئین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده، نهادینه شود و مردم تشویق شوند که برخی از اختلافات را به وسیله داوری، حل و فصل بکنند. خود همین مسأله باعث می‌شود که حجم پرونده‌ها پائین بیاید، دقت در رسیدگی قدری زیادتر شود، از هزینه‌ها هم کاسته شود. چراکه هزینه داور را خود افراد، یعنی طرفین پرداخت می‌کنند یا اگر به شکل شوراهای حکمیت و خانه‌های انصاف و عدالت باشد، طبعاً هزینه چندانی نخواهد داشت و این هم به نظر من مسأله‌ای است که باید مورد توجه دقیق قرار بگیرد.